

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا و فواندن توراہ فودداری فرمایید.

تفسیر کتاب خدایان

۷ طبت ۵۷۸۲

جهت مفا قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید.

۱۱۷

تفسیر روش نگار

خوب دقت می‌کنند ، متوجه می‌شوند همه چیز طبق برنامه خد-اوند پیش رفت و در انتها درست به مانند داستان یوسف همدیق ، نتیجه خوب بود.

وقتی یوسف همدیق خوابهای خود را برای برادران تعریف کرد ، آنها فکر کردند یوسف همدیق می‌خواهد آنها را کنار زده و به عنوان برده استفاده کند. پس برنامه چیدند که چگونه یوسف همدیق را بکشند تا خوابهای او برآورده نشوند. یوسف همدیق را درچاه انداختند ، به ییشماعلیها فروختند و یوسف به مصر رفت. برادران فکر کردند دیگر از دست یوسف همدیق راحت شدند. تا اینکه قحطی آمد و برادران مجبور شدند به مصر بروند. در مصر برای خرید آذوقه با یوسف همدیق روبرو شدند و به او تعظیم کردند و به یوسف همدیق پیشنهاد دادند که همگی غلام یوسف خواهند بود تا یوسف همدیق ، بنیامین را آزاد نماید.

در نتیجه ، تمام آن اعمالی که برادران انجام دادند تا به یوسف همدیق تعظیم نکنند ، همان فعالیتها باعث گشتند که به یوسف همدیق تعظیم نمایند و این باعث ناراحتی و عصبانیت آنها شد. پس یوسف همدیق آنها را دلداری داد و به آنها فرمود همه این اتفاقات بدان سبب بود تا در این سالهای قحطی یوسف همدیق بتواند به آنها غذا داده و مایحتاج آنها را تأمین نماید.

یوسف همدیق به برادران فرمود جای هیچ نگرانی نیست و وی از آنها انتقام نخواهد گرفت ، زیرا ده برادر نتوانستند به او آسیبی برسانند ، پس صد البته که او نخواهد توانست به ده برادر خود آسیب برساند.

ربنو بخیی در کتاب خووت هلواووت در این باره می‌نویسد: اگر همه دنیا بخواهند به فردی آسیب برسانند و خد-اوند مایل به این مورد نباشد ، آنها در این کار موفق نخواهند شد و نیز برعکس ، اگر همه دنیا بخواهد به کسی خوبی کنند و خد-اوند نخواهد ، آنها موفق نخواهند گشت.

این مورد پند بزرگی برای ما دارد:

در این پاراشا گفتگوی بین یهودا و یوسف همدیق را می‌بینیم که یهودا وارد معرکه شده و با یوسف همدیق سخت صحبت می‌کند تا بتواند بنیامین را آزاد نماید و او را به نزد پدر بازگرداند. در انتها ، یوسف همدیق به آنها می‌فرماید وی همان برادر آنها می‌باشد که به مصر فروختند و از این بابت ناراحت نباشند زیرا خد-اوند وی را به مصر فرستاده تا بتواند برای آنها آذوقه جمع کند.

ربنو خیییم بن عاطر روحش شاد در تفسیر خویش "اور هخییم" می‌نویسد:

یوسف همدیق به برادران فرمود:

"من می‌دانم که شما از فروش من ناراحت هستید و وقتی به مصر آمدید ، حاضر بودید به هر قیمتی که شده من را از مصر نجات دهید ، ولی حال موردی که شما به دنبال آن هستید در اختیار شما قرار دارد ، پس دیگر دلیلی ندارد که ناراحت باشید."

علاوه بر این یوسف همدیق به برادران فرمود:

"شما من را به مصر فروختید تا خوابهای من برآورده نشود ، ولی این خود شما بودید که باعث این همه اتفاق و رخداد شدید که در آخر به من تعظیم کردید. حال شما عصبانی هستید که چطور با داستان خویش باعث شدید تا خوابهای من برآورده شوند. ولی جایی برای عصبانیت نیست زیرا این عمل شما باعث شد که در این وضعیت به شما خوبی برسد و در این سالهای قحطی غذا برای خوردن داشته باشید."

در مجموع می‌توان سخنان یوسف همدیق را جمع‌بندی کرد و گفت:

"بگذار تا خد-اوند دنیا را اداره نماید!"

افرادی هستند که همه چیز در نزد آنها برنامه‌ریزی شده و حتی برای چند سال آینده نیز برنامه‌ریزی کرده‌اند و با خود حساب می‌کنند اگر چنین ریسکی باشد باید این چنین رفتار نمود و باید این کار را کرد تا مانع فلان مورد شد. طبق این برنامه‌ریزیها ، دست به عمل می‌شوند و فعالیت خود را شروع می‌کنند ، ولی خد-اوند به این برنامه‌ها می‌خندد ، زیرا با اتفاقی کوچک ، تمام برنامه‌ها به هم ریخته و وقتی

۱ اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (آی ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

به خواست خداوند است ، زیرا خداوند با خواست خویش متکبران را به زمین می‌زند و متواضعان را بالا می‌برد.

انسان نباید از بنی‌آدم بترسد که با او بدی خواهند کرد یا خیر ، نباید امید و اطمینان خود را به بنی‌آدم بسپارد ، زیرا همه چیز در واقع تنها

ثروتمندترین فرد روی زمین

هاراو لیفا نمی‌دانست موضوع از چه قرار است و چه پاسخی باید بدهد ، پس لبخندی زد و منتظر صحبت ربی اهرون لیب شد .
ربی اهرون لیب کمی به هاراو لیفا نگاه کرد ، سپس بلند شد ، دست هاراو لیفا را گرفت و با او در خانه قدم زد. آنها به طرف یخچال رفتند ، ربی اهرون لیب در یخچال را باز کرد و فرمود: "خوب نگاه کن و بگو آیا چیزی کم و کسر است؟ خدا را شکر برای تمام ایام هفته خوراک هست ، برای شبات هم مواد غذایی هست ، خوب نگاه کن و بگو آیا چیزی هست که برای من مفید باشد و در این یخچال نباشد؟"

آنها دوباره در خانه قدم زدند و به سمت کمد لباسها رفتند. ربی اهرون لیب در کمد را باز کرد و فرمود:

"ببین چقدر لباس دارم ، لباسهای معمولی ، لباس مخصوص شبات و موعد ، لباسهای تابستانی و لباسهای زمستانی ، آیا به نظر تو من لباسی کم دارم؟"

سپس آنها به آشپزخانه رفتند ، ربی اهرون لیب به ظروف داخل آشپزخانه اشاره نمود و فرمود:

"ببین ، من هم ظروف برای پختن غذا و هم برای خوردن غذا دارم ، هر چه می‌خواهم و نیاز دارم ، برای من موجود است. چه چیزی کم است؟"

سپس ربی اهرون لیب با لحن جدی فرمود:

"در مادیات هیچ چیز کم ندارم."

و سپس با صدایی آهسته‌تر فرمود: "در معنویت نیز من سعی می‌کنم آنچه لازم است را انجام دهم."

سپس ربی اهرون دست هاراو لیفا را محکم فشرد و با لحنی پر از جرأت و قاطعیت فرمود: "من از تو می‌پرسم: آیا فردی هست که از من ثروتمندتر باشد؟! با این حال اگر در آمریکا کسی را پیدا کردی که از من ثروتمندتر بود ، طبق قرار معامله یک میلیون دلار به تو خواهیم داد."

هاراو لیفا که کمی گیج شده بود ، از ربی اهرون لیب خداحافظی نمود و به سمت فرودگاه به راه افتاد. در راه فرودگاه ، این کلمات ربی اهرون لیب مرتب در گوش او زمزمه می‌کرد: "در مادیات هیچ چیز کم ندارم و در معنویت سعی می‌کنم آنچه لازم است را انجام دهم." هاراو لیفا به فرودگاه رسید ، هواپیما از زمین بلند شد و در فرودگاه آمریکا نشست. هاراو لیفا با چند ثروتمند و میلیونر ملاقات نمود و با سعی و تلاش توانست با چند میلیارد نیز قرار ملاقات بگذارد. در این

شخص فقیری به نام ربی اهرون لیب شطینمن (روحش شاد) به ثروتمندترین فرد روی زمین تبدیل شد.

یکی از همسایه‌های وی به نام هاراو لیفا بیسرائلزون مسؤل جمع‌آوری پول برای مخارج یشیوا شد و برای این مورد راهی آمریکا شد. قبل از سفر ، هاراو لیفا به نزد ربی اهرون لیب رفت تا از وی بپرسد: این بار ، برخورد ربی اهرون لیب به صورت دیگری بود. همیشه ربی اهرون لیب ، دست هاراو لیفا را به گرمی می‌فشرد و برای او آرزوی موفقیت می‌نمود. ولی این بار ، با جدیت در چشمان هاراو لیفا خیره شد و فرمود:

"چون تو به آمریکا می‌روی ، من می‌خواهم با تو یک معامله انجام بدهم."

هاراو لیفا با لبخندی گفت: "چقدر خوب که راو بزرگی به مانند شما می‌خواهد با من معامله انجام دهد."

ربی اهرون لیب فرمود: "لیفا ، من جدی هستم و می‌خواهم با تو معامله انجام دهم."

هاراو لیفا با خجالت گفت: "من شخصی ساده هستم ، شما چه معامله‌ای می‌توانید با من انجام دهید؟ لطفاً من را دست نیندازید."

ربی اهرون لیب با جدیت فرمود: "با این معامله تو می‌توانی یک میلیون دلار نقد کاسب شوی!"

هاراو لیفا با جدیت ایستاد و پرسید:

"منظور شما چیست؟ شما از من چه درخواستی دارید؟"

ربی اهرون لیب پرسید:

"آیا در آمریکا با ثروتمندان ملاقات خواهی کرد؟"

هاراو لیفا در پاسخ گفت: "بله."

ربی اهرون لیب دوباره پرسید:

"با ثروتمندان بزرگ نیز قرار ملاقات داری؟"

هاراو لیفا گفت: "بله جناب راو."

ربی اهرون لیب دوباره پرسید:

"آیا با میلیاردها نیز قرار ملاقات داری؟"

هاراو لیفا در پاسخ گفت: "من دارم تلاش می‌کنم تا با چند میلیارد نیز قرار ملاقات بگذارم."

ربی اهرون لیب فرمود: "معامله از این قرار است: اگر در آمریکا ثروتمندی پیدا کردی که بیش از من ثروت داشت ، من به تو یک میلیون دلار نقد می‌دهم."

دو دقیقه بعد ، هاراو اوری زوهر دوان دوان به سمت هاراو لیفا آمد و فرمود:

من اشتباه کردم و بگذار برایت توضیح دهم:

هر کدام از ما برای رسیدن به خد-اترسی فعالیت را انجام می‌دهد ، هم چنان که گمارا می‌فرماید:

”اگر غریزه بد با تو گلاویز شد ، آن را به بیت‌همیدراش بیاور ” ، ”روز مرگ را به یاد بیاور ” و غیره.

من یک فعالیت اضافه نیز دارم ، وقتی احساس می‌کنم خد-اترسی من ضعیف شده ، چهره ربی اهرون لیب را به یاد می‌آورم. هر بار که من به نزد ربی اهرون لیب آمدم ، متوجه شدم با کمر راست روی تخت نشسته و به یک پشتی تکیه داده است. شخصی که در تنهایی نیز به این صورت می‌نشیند ، احساس نمی‌کند که تنها است ، بلکه احساس می‌کند در برابر شخینا نشسته و این همان سخنان ربی مشه ایسربلیش در اولین بند شولخان عاروخ است که می‌فرماید: ”انسان همواره باید احساس نماید که در برابر خد-اوند قرار دارد.”

پس اگر چنین است، در ثروت ، من حتی خاک زیر پای ربی اهرون لیب هم حساب نمی‌شوم. شاید تا به حال متوجه این طرز نشستن نشده‌ای ، ولی این را بدان ربی اهرون لیب همواره در برابر خد-اوند می‌نشیند و همواره خد-اوند را در نظر خود دارد ، در این صورت او از همه ما ثروتمندتر است. پس هم ربی اهرون لیب به تو گفت: ”در معنویت من سعی می‌کنم آن چه که لازم است را انجام دهم ، زیرا که او در برابر خد-اوند قرار دارد.”

هاراو اوری زوهر نفسی کشید و ادامه داد: ”به گشت و جستجو ادامه بده.” و سپس آن دو از هم جدا شدند.

وقتی هاراو لیفا از آمریکا برگشت، تمام ماجرا و ملاقات خود را با هاراو اوری زوهر تعریف نمود. ربی اهرون لیب با شنیدن این مورد لبخند زد. قبل از خروج ، هاراو لیفا به سمت یخچال ربی اهرون لیب رفت تا ببیند در این مدت چقدر از مواد غذایی کم شده است.

ربی اهرون لیب فرمود (و همواره عادت داشت بر این مورد تأکید نماید):

”ثروتمند و فقیر یک جور از غذا لذت می‌برند ، شاید شخص فقیر ، از یک نان تازه و تخم‌مرغ حتی بیش از یک ثروتمند با غذاهای لذیذ و گوناگون لذت ببرد.”

هاراو گوترمن تعریف کرد:

یک بار که به نزد ربی اهرون لیب رفتم ، او از من خواهش نمود تا کمی از مربای سیب که در ظرف کوچکی در یخچال بود برای او بیاورم. از او پرسیدم:

”چرا شما با کم خوردن به خود سختی می‌دهید؟”

ربی اهرون لیب در پاسخ فرمود:

ملاقاتها ، هاراو لیفا شانس خود را امتحان می‌کرد که آیا می‌تواند ثروتمندی بزرگتر از ربی اهرون لیب پیدا نماید که در آخر هم موفق نشد.

یکی از ثروتمندان شکایت داشت چقدر با وکیلان خود دعوا و مرافعه دارد ، دیگری تعریف کرد همسرش با او رفتار خوبی ندارد و یکی از فرزندان نیز تصادف کرده ، سومی تعریف نمود که تازه یک میلیارد اول زندگی‌اش را به دست آورده و حال در استرس و فعالیت زیاد به سر می‌برد که چگونه این پول را نگه دارد و به آن اضافه نماید.

یک روز هاراو لیفا با ثروتمندی ملاقات داشت که برای رسیدن به دفتر او ، به مدت شش دقیقه در حیاط با ماشین حرکت کرد تا به دفتر او رسید. در این شش دقیقه ، هاراو لیفا با خود فکر کرد به ثروتمندترین یهودی روی زمین رسیده است. ملاقات با این شخص بسیار گرم و دوستانه بود. در انتها این ثروتمند به ربی لیفا گفت: ”اگر برای من تفیلا بخوانی که من یک ماه راحت و آسوده در زندگی داشته باشم و قول دهی این تفیلا به واقعیت تبدیل می‌شود ، به تو سه میلیون دلار می‌دهم!”

قبل از برگشت به سرزمین ییسرائل ، هاراو لیفا با یک میلیونر دیگر قرار ملاقات داشت که این ملاقات به صورت ناخوشایند تمام شد. آن ثروتمند به هاراو لیفا گفت: ”نه تو و نه دیگران ، هیچکدام دوستان من نیستید ، تمام شما دوستان پول من هستید ، من تنها هستم و هیچ دوستی ندارم ، حتی همسر و فرزندانم نیز من را برای پولهایم می‌خواهند.”

هاراو لیفا به سرزمین ییسرائل برگشت و به نزد ربی اهرون لیب رفت و گفت: ”هنوز ثروتمندی را پیدا نکردم که ثروتمندتر از شما باشد ، آیا این معامله برای دفعه بعدی که به آمریکا بروم نیز پابرجا است؟” ربی اهرون لیب با لبخندی فرمود: ”البته.”

بار دوم که هاراو لیفا به آمریکا آمد ، یک روز به صورت اتفاقی در نیویورک با هاراو اوری زوهر مواجه شد. آن دو با هم گرم صحبت شدند و هاراو لیفا قرار معامله خود را با ربی اهرون لیب تعریف نمود. هاراو اوری زوهر کمی فکر و فرمود: ”تو برنده شدی ، تو صاحب یک میلیون دلار شدی چون من ثروتمندتر از ربی اهرون لیب هستم و حساب کردن این مورد بسیار ساده است. ربی اهرون لیب ، زندگی که من پشت سر گذاشتم را ندارد ، من در گذشته غرق در گناه بودم و حال خوب می‌دانم چقدر باید خوشبخت و شاد باشم ، چقدر باید از خد-اوند تشکر کنم که راه زندگی من عوض شد ، هر آموزش گمارا ، هر اصلاح رفتار و هر میصوا که انجام می‌دهم ، بیشتر به خد-اوند نزدیک می‌شوم و ایمان من به خد-اوند قوی‌تر می‌شود. پس برو و به ربی اهرون لیب بگو شخصی را یافتی که از او ثروتمندتر است.”

آن دو از هم جدا شدند و هاراو لیفا خوشحال و خندان به راه خود ادامه داد.

ابتدا هاراو لیفا گفت: "آدم ساده‌ای مثل من چه براخایی می‌تواند برای شما داشته باشد؟" ربی اهرون لیب با جدیت به هاراو لیفا نگاه نمود و هاراو لیفا لبخندی زد و گفت: "من آروز دارم که شما همچنان ثروتمندترین فرد روی زمین بمانید." با شنیدن این آرزو، ربی اهرون لیب لبخندی زد و این آخرین بار بود که هاراو لیفا لبخند ربی اهرون لیب را دید. آرزو داریم زخوت ربی اهرون لیب شطینمن محافظ ما باشد و برای نجات کامل ما تفیلا بخواند. آمن!

برگرفته از "لیکرت شبات ملکنا"

"بگذار تا برایت تعریف کنم، در خارج، وقتی در روسیه بودم، در فقر سختی به سر می‌بردیم، گاهی می‌توانستیم برای شبات استخوان مرغ بخیریم، ثروتمندان در روز شبات مرغ می‌خوردند، اشخاصی که بیشتر ثروت داشتند، در روز شبات گوشت می‌خوردند و اشخاص بسیار ثروتمند، در وسط هفته نیز گوشت می‌خوردند. برای اینکه این افراد ثروتمند احترام شبات را نگه دارند و در روز شبات غذای مخصوص نیز بخورند، آنها در روز شبات مربای سیب می‌خورند. حال من از آنها ثروتمندتر هستم زیرا هر روز مربای سیب می‌خورم. آیا افراد ثروتمند طلا می‌خورند؟ آیا آنها سالم‌تر از افراد فقیر هستند."

پنج سال پیش، در سال ۵۷۷۷، وقتی ربی اهرون لیب برای آخرین بار در بیمارستان بستری شد، هاراو لیفا به عیادت او رفت. ربی اهرون لیب با مشاهده او فرمود: "لیفا، من را براخا کن."

قابل توجه خوانندگان گرامی

نشریه هفتگی **۷۰۶ ۲۰۱۶** در زمان اخیر با کمبود مالی جدی روبرو شده است که در صورت عدم دریافت کمک مالی از چاپ و پخش نشریه برای چندمین بار معذور خواهد گشت. این مورد سبب گشته این نشریه تنها به تعداد نسخ محدودی چاپ و نشر اکتفا نموده و در اختیار افراد معدودی قرار دهد و بدین ترتیب سایرین از دریافت آن محروم بمانند که در صورت عدم توجه، موفق به تهیه این تعداد محدود نیز نخواهد گشت.

واقعاً اکنون: لمظه‌ای تفکر... III

اما پس از تفکر، باید عمل نمود آیا عدالت است که تنها به علت کمبود مالی از داشتن نشریه‌های فارسی زبان که در نوع خود بی‌نظیر می‌باشند محروم باشیم پس خواهشمند است جهت کمک به این نشریه اقدام فرمایید. با کمک به این نشریه علاوه بر درج اسامی و اختصاص انتشار، به منظور سلامتی و موفقیت افراد و یا شادی روح و روان رفتگان خویش، مزکی خواهید گشت که توسط تلمید خاخام جهت سلامتی، موفقیت و سرافرازی شما در نزد: مقبره "خاخام اوریل داویدی" به دعا و تفیلا پرداخته شود. جهت کمک به این نشریه لطفاً شماره تلفن یا واتس‌آپ **۰۵۴-۶۴۹-۳-۶۴۹** تماس حاصل فرمایید.

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد و به هیچ عنوان نماینده‌ای برای جمع‌آوری کمک به نشریه ندارد:

* **یروشالیم:** گئولا، فیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

* **تل‌آویو:** فیابان علیا شماره ۲۳، آقای کهن فولادی ۹۳۷۸۲۸۱-۰۵۴

* **ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۸۶-۰۵۲

* **بیطار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۱۴۲۸۹۳۶-۰۵۴

* **تارنمای:** پاراشای هفته ۱ پاراشای هفته ۲